

شبهات مضمون در دکامرون و نفحات الانس

اردوان عطاربور



۱- درآمد

فلورانسی، با توجه به تعصبات مذهبی آن زمان، می‌توانست باعث بروز مشکلات جدی برای آن دو برادر شود. لذا از این بابت سخت نگران شدند. چاپلتو از این موضوع بو برد و آن‌ها را دلداری داد و گفت: نگران نباشید، من مراسم مذهبی را به‌جا می‌آورم، بدین شرط که عالم‌ترین و مقدس‌ترین پدر روحانی شهر را بر بالین من احضار کنید.

دو برادر رفتند و کشیشی پیر را که عمر را به عصمت و طهارت گذرانده بود و در نزد شهروندان اعتباری فوق‌العاده داشت، بر بستر چاپلتو حاضر کردند. کشیش پیر سؤالات خویش را به‌منظور دریافت اقرار به گناه از سوی چاپلتو به امید سبکی بار گناه و آمرزش الهی آغاز کرد، ولی چاپلتوی شیاد که در واپسین دقایق حیات هم دست از نیرنگ و خدعه برنداشته بود، چنان کشیش را فریب داد که در نهایت نظر کشیش بر آن قرار گرفت که چاپلتو حقیقتاً از بندگان خاص خداست!

لذا در پایان مراسم اقرار، به مرد محتضر گفت: چاپلتو به یاری خداوند به‌زودی شفا خواهی یافت، مع‌هذا هرگاه خداوند بنا بر مشیت خود روح متبرک و آماده به سفر را به نزد خود بازگردانید، آیا می‌پذیری که جسدت در قلمرو روحانی ما به خاک سپرده شود؟ چاپلتو که هم‌چون چشمه‌یی جوشان می‌گریست و در طول اقرار دروغین خود بارها چنین کرده بود، گفت: آری عالی‌جناب، من هیچ نمی‌خواهم جسدم در جای دیگر دفن شود، چرا که من همواره به طریقت شما اخلاص و ایمانی خاص داشته و دارم.

ساعتی پس از این مراسم، چاپلتو جان به‌جان آفرین تسلیم کرد. با اعلام خبر مرگ چاپلتو، کشیش پیر که اعترافات او را شنیده بود، با ارشد صومعه گفت‌وگو کرد و آن‌گاه در حضور تمام برادران روحانی که گرد آمده بودند، از روی شواهد و نتایج اعترافات چاپلتو ثابت کرد که این مرحوم، مردی مقدس بوده است و امید است که خداوند با وساطت و شفاعت او، معجزات بسیار در آن سرزمین متحقق گرداند. بنابراین، به آنان توصیه کرد که جسدتش را با عزت و احترام در قلمرو خود بپذیرند. ارشد صومعه و برادران روحانی دیگر هم از فرط خوش‌باوری به توصیه‌ی او عمل کردند، لذا جنازه‌ی چاپلتو به طرزی باشکوه از سوی مردم تشییع و به کلیسا حمل گردید.

بار دیگر کشیش پیر بر منبر رفت و در حضور عموم مردم شهر شروع کرد به بیان مطالبی از زندگانی معنوی اقرارکننده‌ی خود، از روزه‌داری‌ها، عصمت، بکارت، پاکی روح و... چنان‌که ضمیر معنوی مردم به هیجان آمد و با فشار و تنه‌زدن به هم، سعی بر آن داشتند

دکامرون، یکی از آثار برجسته‌ی ادبیات کلاسیک ایتالیاست که حدود ششصد و پنجاه سال پیش توسط جوانی بوکاپیو به رشته‌ی تحریر درآمده است. استاد حسین الهی‌قمشه‌ای معتقد است که دکامرون یکی از صد کتاب برجسته‌ی جهان است. هرچند که باور این سخن جای تأمل دارد، لیکن از این مطلب نمی‌توان غافل شد که تا این زمان، دکامرون یکی از کتاب‌های مطرح جهان بوده است. این کتاب، شامل یک‌صد داستان کوتاه است و نویسنده سعی نموده است تا در هر یک از آن‌ها، پیامی اعتقادی یا اخلاقی را به خواننده منتقل نماید. نوعی طنز لطیف و زیرکانه نیز چاشنی داستان‌هاست که جذابیت کتاب را افزون می‌کند.

۲- داستان ایتالیایی قدیس دروغین

اولین داستان این مجموعه که «نبوغ مسیحیت» نام دارد، حکایت بازرگانی ثروتمند و معتبر است که چون ناچار شده بود به همراه برادر پادشاه فرانسه به توسکانی برود، لذا برای دریافت مطالباتش، افرادی را به استخدام درآورد، لیکن در مورد وصول طلب از اشخاص در شهر بورگونی دچار مشکل شده بود، بدین لحاظ که مردم دیار بورگونی، جماعتی حقه‌باز و دغل‌کار بودند. مدت‌ها در این‌باره تأمل و تفکر کرد که چه کند؟ و چه‌گونه مطالبات خویش را وصول کند؟ تا سرانجام مردی به‌نام چاپلتو را که از دیرباز می‌شناخت، برای این مأموریت انتخاب کرد، مردی که از هیچ نوع جنایت، قتل نفس، زنا، لواط، قسم دروغ، تمسخرکردن مقدسات و ایجاد عناد و نفاق و کینه بین مردمان، روی‌گردان نبود و در یک عبارت، چاپلتو نابه‌کارترین فردی بود که تا آن زمان پا به عرصه‌ی وجود نهاده بود.

به هر حال، قرار بر این شد که چاپلتو به بورگونی برود و طلب بازرگان را وصول کند و درصد قابل توجهی از آن را هم به‌عنوان دستمزد و حق‌الزحمه بردارد. بدین ترتیب، روانه‌ی آن دیار شد و بنا به سفارش جناب بازرگان، در خانه‌ی دو برادر فلورانسی که رباخوار بودند، مسکن گزید. ولی چاپلتو که دیگر دوران پیری و کهولت را طی می‌نمود، در همان روزهای اول ورود بیمار شد و در بستر افتاد. برادران فلورانسی که میزبانان او بودند، هرچه دوا و درمان کردند، مؤثر واقع نشد و حال و وضع چاپلتو روزبه‌روز بدتر شد، چنان‌که در آستانه‌ی مرگ قرار گرفت. مرگ چاپلتو با توجه به بی‌اعتقادی مفرطی که داشت، بدون اقرار به گناه نزد کشیش در منزل دو برادر

که هرچه زودتر خود را به جسد مرحوم «عاقبت به خیر شده» برسانند و بر دست و پای او بوسه زنند. سپس تمام لباس‌های او را به رسم تبرک از تنش کنند و به هر کس که اندک پاره‌یی رسید، از سادی عرش را سیر کرد.

شب که آمد، جنازه‌ی او را با اعزاز و اکرام در صحن کلیسا و در گوری مرمین به خاک سپردند.

از صبح روز بعد هم مردم دسته‌دسته به زیارت آمدند و ضمن ادای احترام، شمع‌ها بر مزارش روشن کردند و دعاها خواندند و نذر و نیازها کردند. صیت شهرت زهد و تقدس او تا درجه‌یی بالا گرفت که «سن چاپلتو» نامیدندش.

۳- داستان نجات‌الانس جامی

باری، از ادبیات ایتالیا به در آیییم و سپاس گوئیم مر ایزد مهربان و خالق توانا را، و حکایتی با مضمون مشابه از ادبیات کلاسیک ایران‌زمین، به خوانندگان ما **ماهنامه‌ی حافظ** ارمغان کنیم.

شیخ عبدالرحمان جامی در ششصد سال پیش در **نجات‌الانس** آورده است که: ابو عبدالله المشتهر به بابویی از گردان بود. وی روزی به مدرسه‌یی در شهر شیراز در آمد، دید که طلبه‌ی علم به درس و مباحثه مشغول‌اند. گفت: من می‌خواهم از علوم شما چیزی بیاموزم. آنان که او را مردی ساده‌دل یافته بودند، گفتند: اگر می‌خواهی دانشمند شوی، امشب ریسمانی از سقف خانه‌ی خود بیاویز و پای خود را بدان محکم ببند و چندانکه توانی بگویی: **كُز بُرَه عَصْفَرَه**؛ که ابواب علم بر تو گشاده خواهد شد! و ندانست که او را استهزاء می‌کنند.

برفت و چنان کرد و به حُسن نیت و صدق یقین، آن‌چه تلقین کرده بودند، همه شب تکرار کرد، تا در سحری حضرت حق سبحانه و تعالی بر دل وی ابواب علم لَدُنَّی بگشاد و سینه‌ی وی به انوار قدس منشرح شد. ولی شی شد عالم که به هر مسأله غامض جواب گفتی و بر هر معاند و معارض غلبه کردی. ■

حافظ: جامی جایی دیگر هم می‌گوید:

لیبک گفت لطف تو هر جا برهمنی

بر جای یا صنم به خطا گفت یا صمد
شبهه این داستان را در بعضی متون - البته به تسامح - در حق باباطاهر عریان گفته‌اند که او در زمستان سرد به مدرسه‌یی رفت، طلاب علوم را دید که به درس مشغول‌اند، از آن‌ها خواست که به او هم بیاموزند. او را گفتند که باید شب، یخ حوض مدرسه را بشکنند و در حوض غسل کند تا ابواب علم بر او مفتوح شود. او چنین کرد و عالم شد و گفت: امسیت کردی و اصحبت عربیاً.

دوست ارجمند، جناب آقای رضا فاضلی

با کمال تأسف و تأثر، درگذشت عموی مکرم بزرگوارتان، فقید سعید مغفور مبرور، جناب آقای **جواد فاضلی** (فرزند مرحوم آیت‌الله فاضل خوانساری) را به حضور جناب‌عالی و بازماندگان محترم آن مرحوم تسلیت عرض می‌نماییم.

پروفسور حسن امین؛ مهندس ایرج حساسی؛ ابراهیم حسینجانی؛ حسین شهسوارانی؛ سید غلام‌حسین قرشی



دوست دانشمند، جناب آقای دکتر مهدی ماحوزی

با کمال تأسف و تأثر، درگذشت خواهر ارجمندتان (فرزند مرحوم آیت‌الله ماحوزی) را به حضور جناب‌عالی و بازماندگان محترم آن مرحوم تسلیت می‌گوئیم.

هیأت مشاوران علمی و کارکنان ماهنامه‌ی حافظ



بعد از چندی مردم مدعی شدند که خداوند به نام او معجزات متعددی را به ظهور رسانیده است؛ و هر کس از روی صدق نیت به آن قدیس ملتجی شود، دست خالی از آن بارگاه باز نخواهد گشت. بوکاچیو با بیان این داستان، بدون این‌که بر صحت اعتقاد مردم اظهار تردید نماید، به نتیجه‌گیری جالبی دست پیدا می‌کند، و آن این‌که: خداوند نه بر نادانی و غفلت و اشتباه ما که بر خلوص و صدق نیت ما می‌نگرد و حتا اگر به‌اشتباه، ولی از روی صفا و خلوص بدکاره‌ای را به‌جای یک قدیس مورد ستایش قرار دهیم و از او بخواهیم که واسطه‌ی فیض الهی شود، برکاتی که از روح یک قدیس بروز می‌نماید، بر ما پدیدار خواهد شد، زیرا خداوند بسیار بخشنده است و نادانی ما را بر ما نمی‌گیرد. گویی که او به‌دنبال بهانه‌یی می‌گردد تا بدان مناسبت، بنده‌ی خطاکار و غافل را در سایه‌ی عنایت خویش قرار دهد.